

بررسی و نقد دیدگاه اریک فروم، در باب گرایش انسان به دین

حسین اترک**

طاهره قشقایی*

چکیده

این مقاله به بررسی علل گرایش انسان به دین، از دیدگاه اریک فروم می‌پردازد. رویکردهای مختلف جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و فلسفی - الاهیاتی، در این مسأله وجود دارد. اریک فروم دو عامل نیاز به نگرش مشترک و همگانی، و مسؤولیت‌گریزی را سبب گرایش انسان به دین بیان کرده است. از آن‌جا که این دو نیاز در بشر دائمی است، گرایش به دین نیز در طول تاریخ، همیشگی بوده است. فروم معتقد است گرایش به دین، پیامدهای ناگواری دارد؛ مانند پیدایش حکومت‌های ستمگر و مستبد دینی، ظهور طبقه‌ی عالمان دینی سوءاستفاده‌گر و بروز جنگ‌های متعدد. دیدگاه‌های اریک فروم در باب منشأ گرایش به دین اشکالاتی دارد: به نظر می‌رسد که وی مرتکب مغالطه شده و پیدایش نگرش مشترک در سایه‌ی دین واحد را، که نتیجه‌ی دین‌داری است، علت فاعلی گرایش انسان به دین بیان کرده است. همچنین مسؤولیت‌گریزی عامل گرایش به دین نیست؛ چراکه دین، خود، مسؤولیت‌آور است و به سبب همین ویژگی است که برخی، از پذیرش آن سر باز می‌زدند. لوازم ناگواری که فروم برای گرایش به دین برشمرده است درباره‌ی همه‌ی ادیان صادق نیست.

واژه‌های کلیدی: ۱- علل گرایش به دین، ۲- اریک فروم، ۳- روان‌شناسی، ۴- انسان.

۱. مقدمه

دین و جلوه‌های مختلف آن، همواره، برای انسان رازی شگفت و یکی از مایه‌های اصلی خیال‌پردازی افراد بوده است. دین در همه‌ی دوران‌ها، نتایج سازنده و عظیمی بر تفکر و

e-mail: tarajonob56@yahoo.com
e-mail: Atrak_hossein@yahoo.com
تاریخ پذیرش: ۹۱/۶/۲۹

* کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه زنجان
** استادیار دانشگاه زنجان
تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۲۰

رفتار بشر داشته، بر زندگی افراد و گروه‌ها و فرهنگ‌ها تأثیر عمیقی برجای نهاده و الهام‌بخش ارزشمندترین اعمال ایثارگرانه و بشردوستانه بوده است. دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و فلسفی - الاهیاتی درباره‌ی خاستگاه دین و دین‌داری وجود دارد و تبیین‌های مختلفی، از قبیل جهل بشر، طبیعت‌پرستی، ازخودبیگانگی، علاقه‌های اجتماعی، بیماری وسواس، صورت‌ازلی خدا در ضمیر ناهشیار، تجربه‌ی دینی و فطرت دینی ارائه شده است که بیشتر آن‌ها به تبیین روان‌شناختی بازمی‌گردد. حتی دیدگاه‌های جامعه‌شناسانی همچون مارکس یا الاهی‌دانانی مانند استاد مطهری، همگی به نوعی تبیین روان‌شناختی است. احتمالاً سیر این مطلب آن است که اصل مسأله و پرسش‌های بحثی روان‌شناختی است و این‌که «منشأ دین‌داری چیست؟»، به ساختار روانی بشر و نیازها و انگیزه‌های او بازمی‌گردد (۱، ص: ۱۲۹). بنابراین دیدگاه اریک فروم، روان‌شناس مشهور آمریکایی آلمانی‌تبار، در باب روان‌شناسی دین، ارزشی مضاعف می‌یابد. اریک فروم نظریه‌پردازی است که در روان‌کاوی اجتماعی، انسان‌شناسی روان‌شناختی، جامعه‌شناسی انتقادی، به‌ویژه در زمینه‌ی تغییرات اجتماعی و ساخت جوامع انسان‌گرای آینده، بنیان‌گذار بوده است (۲، ص: ۳۰).

۲. طرح مسأله

پرسش اصلی این است: خاستگاه دین در جوامع چیست و ریشه‌ی دین‌داری و دین‌خواهی بشر کدام است؟ سؤال از خاستگاه دین، سؤال از منشأ دین‌داری است؛ یعنی چه عواملی باعث می‌شود انسان، به دین گرایش و آن را باور داشته باشد و در عمل، از آن پیروی کند. یکی از تبیین‌های رفتار مذهبی، فرضیه‌های مربوط به خاستگاه دین است که تلاش می‌کند ریشه‌های روان‌شناختی آن را بیان کند. روان‌شناس دین، در صدد پاسخ به این سؤال‌هاست که آیا دین، حاصل فعالیت اجتماعی افراد است یا ریشه‌ی روانی و فردی دارد؟ آیا منشأ دین جهان مادی یا دنیای ذهنی انسان است یا این‌که از جایی و منبعی خارج از این جهان سرچشمه می‌گیرد؟

۳. رویکردهای مختلف، در باب خاستگاه دین و دین‌داری

سه رویکرد عمده در بحث خاستگاه دین وجود دارد: رویکرد جامعه‌شناسان؛ رویکرد روان‌شناسان؛ رویکرد الاهی‌دانان (۱۰، ص: ۳۴).

۱.۳. روی کرد جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان

در این روی کرد، خاستگاه دین، در جامعه دنبال می‌شود. ممکن است ساختار جامعه یا کارکردهای آن یا علاقه‌های اجتماعی، منشأ دین‌داری شود و دین به وجود آید. اگوست کنت (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷)، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، پیدایش دین را معلول جهل علمی بشر و به انسان نخستین و اولین دوره‌ی تکامل ذهن بشری مربوط می‌داند. در آن زمان، چون انسان هنوز به مرحله‌ی علمی و تحصلی نرسیده و روابط میان اشیا و پدیده‌های طبیعت را کشف نکرده بود، برای خود، انگاره‌هایی دینی با موجودات مقدس و ماورایی درست می‌کرد و می‌پرستید، اما با ورودش به مرحله‌ی علمی و دوران جدید و نیز با کشف علل حوادث طبیعی، جهل او برطرف شد و دین از میان برداشته شد. بنابراین دین جامعه‌ی امروزه، باید متناسب با آن باشد. وی مذهب انسانیت را بنا نهاد (۲)، ص: ۱۲۹ - ۱۳۱؛ ۴، ص: ۵۹ - ۶۱).

در نظر امیل دورکیم (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷)، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی نیز دین و دیگر جنبه‌های حیات بشری، همچون قوانین، اخلاقیات، خانواده، شخص، علم و فرهنگ، زاده‌ی اجتماع است. به اعتقاد او، دین نه امری خیالی و ساختگی، بلکه کاملاً حقیقی است، اما این حقیقت همان چیزی نیست که معتقدان به ادیان تصور می‌کنند. اعتقادات و مناسک دینی در تحلیل نهایی، بیان نمادین واقعیت‌های اجتماعی است. در این صورت، هدف حقیقی دین نه عقلانی، بلکه اجتماعی است. دین نمادها و آیین‌هایی را فراهم می‌آورد که انسان را قادر می‌سازد تا احساسات و هیجانات عمیق خود را که او به جامعه پیوند می‌زند ابراز دارد و بدین سان، به استحکام و انسجام جامعه یاری می‌رساند. به همین دلیل است که در نظر دورکیم، مناسک دینی از اهمیتی بیش از عقاید دینی برخوردار است. بر اساس این ادعا، اعتقاد به وجود خدا ساخته‌ی جامعه به‌شمار می‌رود؛ به این معنا که خدا همان جامعه در لباس مبدل است. مؤمنان که با زیستن در جامعه، وجود آن و سنگینی تأثیراتش را بر دوش خویش احساس می‌کنند، نام آن را خدا نهاده‌اند و خدا در واقع، نماد جامعه در ذهن آنان است (۱۴، ص: ۲۳۳).

کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳)، جامعه‌شناس مشهور آلمانی، دین را ساخته‌ی دست انسان و فرافکنی آرمان‌های والای او می‌داند. کارکرد دین آرامش‌دادن به انسانی است که در این جهان، احساس می‌کند همه‌ی نیروهای هستی بی‌رحمانه بر ضد او بسیج شده‌اند. وی مدعی است که دین افیون توده‌هاست و آداب و سنن دینی ساخته‌ی دست قدرتمندان برای چپاول محرومان است. گاه نیز چنین ادعا می‌کند که دین نوعی رفتار دفاعی است که خود محرومان به منظور توجیه وضع موجود و تحمل پذیر ساختن وضعیت آس‌ف‌بار

زندگی‌شان در پیش می‌گیرند و به امید بهشت موعود، زندگی در جهنم موجود را می‌پذیرند. محتوای کلی دیدگاه مارکس همان است که دین را محصول از خودبیگانگی انسان می‌داند: انسان به جای تحقق وجود حقیقی خود، آن را در موجودی خیالی جست‌وجو می‌کند؛ فضیلت‌هایی را که خود دارد فرافکنی می‌کند و به موجودی خیالی نسبت می‌دهد و با نفی ارزش‌ها و برتری خود، موجودی برتر و دارای ارزش‌های والا را اثبات می‌کند (۱۳، ص: ۵۳ - ۵۴).

۲.۳. روی کرد الاهی‌دانان و فیلسوفان

فیلسوفان و متألهان منشأ دین را اموری مانند تجربه‌ی دینی، مواجهه با امر قدسی، فطرت و مانند آن می‌دانند. رودولف اتو (۱۸۶۹ - ۱۹۳۷)، فیلسوف آلمانی، دین را مواجهه‌ی روح و جان آدمی با امر قدسی می‌داند. معنای ظاهری امر قدسی وصف خیرخواهی و خوبی محض است، اما بُعد مخفی آن، که از راه حالت و احساسی عمیق، در وجود انسان کشف می‌شود، حقیقت مینوی آن است. جنبه‌ی مینوی از دسترس ادراک مفهومی خارج بوده، ناگفتنی و وصف‌ناپذیر است، اما احساس ویژه‌ای که در مواجهه با امر مینوی برانگیخته می‌شود و تجربه‌ی مینوی نام دارد مجموعه‌ای از احساسات پیچیده است که با عنوان احساس مخلوقیت یا حالت عبودیت (احساس وابستگی و نیازمندی و فقر)، می‌توان آن را شناسایی کرد؛ البته خود نیز برآمده از حالتی عمیق‌تر و ریشه‌دارتر است به نام «سر‌هیبت‌انگیز»^۱ و «مجدوب‌کننده»^۲. اتو، برای آن که این سرّ دینی را بنمایاند، تعبیر «به کلی دیگر»^۳ را بیان می‌کند که حاکی از مغایرت کامل نومن با هر امر دیگر است (۲۲، صص: ۵ - ۱۲، به نقل از ۶، صص: ۴۳ - ۵۱).

میرچا الیاده (۱۹۰۷ - ۱۹۸۶) معتقد بود با تقلیل‌گرایی دین به اموری مانند جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و غیر آن‌ها، عنصر اصلی آن، یعنی امر مقدس نادیده گرفته می‌شود. او، در بررسی دین، بر روش خاص پدیدارشناسی تأکید دارد. پدیدارشناس دینی به تحویل‌ناپذیری و تجزیه‌ناپذیری امر دینی قائل است که این نوعی تعلیق پدیدارشناختی است. وی در تلاش برای فهم و توصیف معنای پدیدارهای دینی، باید روشی ضد تحویلی و هم‌سو و هماهنگ با ماهیت داده‌ها به کار برد. فقط یک مبنا در سنجه‌ی دینی به تعبیر و تفسیر مربوط است که التفات دینی تحویل‌ناپذیر جلوه‌گر در داده‌ها را تحریف نمی‌کند.

ویژگی‌های عمده‌ی پدیدارشناسی دین عبارت است از: هویت آن به مثابه‌ی یک رشته و رهیافت تطبیقی، نظام‌مند، تاریخی، تجربی و توصیفی دعاوی ضد تحویلی؛ ماهیت خودمختارانه‌ی آن؛ اقتباس آن از مفاهیم پدیدارشناسی فلسفی، از جمله التفات و تعلیق؛ تأکید بر ارزش درک هم‌دلانه و تعهد دینی؛ ادعای آن برای کسب بصیرت به ساختارهای

ماهوی و معنوی (۱۵، ص: ۲۰).

الیاده منشأ دین را «تجربیهی امر قدسی» می‌داند. قدسی و دنیوی بیانگر دو وجه از بودن در جهان است. دین همواره، شامل تلاش انسان دین‌ورز برای فرارفتن از جهان غیرقدسی یا دنیوی نسبی و تاریخی - زمانی، به یاری تجربه‌کردن جهان فرانسانی ارزش‌های متعال است. بنابراین الیاده نظریه‌ای خداگرایانه دارد و منشأ دین را واقعیت‌داشتن امر مقدس و مواجهه با آن می‌داند (همان، صص: ۵۱ - ۵۵).

۳.۳. روی کرد روان‌شناسان

روان‌شناسان به دنبال توضیح فکر و رفتارند و در این فرایند، از محدوده‌های توضیحی استفاده می‌کنند. آنان بنا بر ضرورت، روی کردهای متفاوتی را برای مطالعه‌ی دین به کار می‌گیرند که به جهان‌بینی آن‌ها و روش‌های مناسب تحقیق در محدوده‌ی الگوها مربوط است.

زیگموند فروید (۱۸۵۶ - ۱۹۳۹)، روان‌شناس مشهور اتریشی است که به رغم بی‌دینی‌اش، به تبیین دین‌داری توجه خاصی دارد. به نظر او، منشأ دین ناتوانی انسان در مقابله با نیروهای طبیعت در بیرون از خود و نیروهای غریزی درون خویش است. دین در مراحل اولیه‌ی تکامل انسان به وجود آمده است؛ یعنی در هنگامی که بشر هنوز قادر به استفاده از خرد خود در مقابله با این نیروهای بیرونی و درونی نبود و می‌بایست یا آن‌ها را سرکوب یا به کمک نیروهای مؤثر دیگر مهارشان می‌کرد. بدین‌گونه به جای مقابله با آن‌ها به وسیله‌ی خرد، از «ضد انفعالات» و دیگر نیروهای عاطفی کمک گرفت. وظیفه‌ی این نیروها سرکوبی و به‌زیرآوردن نیروهایی است که بشر قدرت مقابله‌ی منطقی و عقلانی با آن‌ها را ندارد (۱۶، صص: ۱۱۵ - ۱۲۷).

در این فراگرد، انسان چیزی را در خود پرورش می‌دهد که فروید آن را «توهم» می‌نامد. از آن‌جا که انسان با نیروهای رام‌نشدنی خطرناک و ناشناخته در درون و بیرون خویش درگیر است، تجربه‌ی دوران کودکی‌اش را به همان شکل خود، به خاطر می‌آورد و به عقب حرکت می‌کند (واپس‌گرایی)؛ زیرا در آن زمان از حمایت پدر برخوردار بوده که به نظر آن کودک، دارای خرد و دانش و قدرتی والاست. پس می‌تواند با اطاعت از دستورهای او، محبت و حمایتش را جلب کند.

بنابراین دین به عقیده‌ی فروید، تکرار تجربه‌ی کودکی است: همان‌طور که کودک می‌فهمد که با اتکا به پدر خود، ستایش او و ترس از او می‌تواند به مقابله با وضع ناامن خود پردازد، انسان نیز به همین شیوه، با نیروهای خطرناک اطراف خویش به مقابله برمی‌خیزد. به همین سبب، منشأ مذهب را ناآگاهی بشر از علت علمی پدیده‌ها و ترس از آن‌ها می‌داند

فروید دین را با تشویش‌های عصبی کودکان مقایسه می‌کند: به نظر او، دین یک بیماری عصبی جمعی است که معلول وضعیتی است مشابه آنچه بیماری عصبی را در کودکان به وجود می‌آورد. هدف فروید از بررسی ریشه‌های روان‌شناسانه‌ی دین، پاسخ‌گویی به این سؤال است که چرا مردم ایده‌ای درباره‌ی یک خدا به نظم کشیدند. البته واکاوی او از این حد فراتر رفته است؛ زیرا مدعی است چنانچه ثابت شود مفهوم خدا توهمی مبنی بر خواهش‌های انسانی است، غیر واقعی بودنش نیز آشکار می‌شود (۲۰، ص: ۱۱۳).

کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵ - ۱۹۶۱) روان‌شناسی سوییسی است که به‌رغم نظر استادش، فروید، دیدگاه مثبتی به دین دارد و آثاری چون *معنابخشی به زندگی*، *سازگاری با آینده*، *اتصال به لایتناهی و انسجام روانی را برای آن قائل است*. یونگ پژوهش خود را به ابعاد نفسانی و روان‌شناختی دین محدود کرده است و منکر ارزش بحث‌های فلسفی و مابعدالطبیعی نیست (۲۱، صص: ۱۰۳ - ۱۰۵). وی دیدگاه خود را پدیدارشناسانه می‌داند؛ زیرا رویدادها، تجربه‌ها و در کل، واقعیت‌ها مدنظر است. حقیقت یک چیز واقعیت آن است، نه قضاوتی که درباره‌اش می‌شود. یونگ با اشاره به این که دین در لغت، به معنای دقت و توجه است (همان)، مذهب را به طور کلی، چنین تعریف می‌کند: «وجودان امری قدسی و نورانی و مینوی؛ حالتی از مراقبت؛ تذکر و توجه دقیق به خدا، خدایان، ارواح یا شیاطین؛ کمال مطلوب‌ها و غیر آن» (همان). به نظر یونگ، خاستگاه دین‌داری بُن وجود آدمی است. اعتقادات مذهبی طبقه‌های زیرین آسمان خراش عقل و هوش و دانش بشری است. اگر این طبقه‌ها نباشد، انسان بین زمین و آسمان معلق می‌ماند (همان). خاستگاه دین ضمیر ناهشیار جمعی^۴ است که حاوی صورت‌های ازلی^۵ متعدد، از جمله خداوند است. او آن نوع همبستگی را که روان‌کاوی کلاسیک بین دین و توهم قائل بود رد کرد. در نظریه‌ی روان‌شناسی یونگ، تقریباً چیزی به نام «توهم» وجود ندارد. یونگ یک نکته‌ی روش‌شناختی مهم را مطرح می‌سازد و آن این است که اثبات یا رد وجود خداوند کار روان‌شناسی نیست؛ روان‌شناسی می‌تواند آثار روانی تصویر و تصور خدا و پیشینه‌های اساطیری آن را بررسی کند، نه وجود خدا را جدا از روح انسانی. تأکید بر واقعیت و اهمیت تجربه‌ی دینی موضوعی بود که یونگ تا پایان عمر، حفظش کرد (همان).

اریک فروم از جمله روان‌شناسانی است که در این مقاله، دیدگاه‌هایش در باب خاستگاه

دین بررسی می‌شود.

۴. دیدگاه اریک فروم، در باب خاستگاه دین

۴.۱. تعریف دین، از دیدگاه فروم

فروم در کتاب *روان‌کاوی و دین*، ابتدا به مفهوم‌شناسی بحث دین پرداخته است و دشواری جدی و عقیم‌ماندن بحث را متذکر می‌شود، ولی مرادش از واژه‌ی دین را هر نظام فکری یا عملی مشترک در میان یک گروه می‌داند که الگوی جهت‌گیری و مرجع اعتقاد و ایمان افراد آن گروه باشد (۱۹، ص: ۳۵). به اعتقاد او، دین یک چارچوب جهت‌گیری به انسان می‌دهد. برای پیش‌گیری از خطر دیوانگی (خطری که به‌ویژه متوجه انسان است و ممکن است از احساس بی‌ریشگی یا درماندگی یا انزوا ناشی باشد)، فرد به نوعی چارچوب جهت‌گیری نیاز دارد تا موجب دل‌بستگی او شود. این نیازها از زمره‌ی قوی‌ترین منابع انرژی در انسان است که به شیوه‌های مختلف برآورده می‌شود (۱۸، ص: ۹۹). فروم نیاز دینی را یک نیاز ریشه‌دار می‌داند که در واقع، جزء ذاتی هستی انسان است. نیاز به دین نیاز به یک الگوی جهت‌گیری و مرجعی برای اعتقاد و ایمان است (۱۹، ص: ۳۸).

۴.۲. انواع دین

به اعتقاد فروم، باید این نکته را به خاطر داشت: تا هنگامی که به جای تشخیص‌دادن انواع دین و تجربه‌های دینی، دین در مفهوم عام خود به کار می‌رود، هیچ بحث روشن‌گرانه‌ای درباره‌ی این مسأله امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین فقط یک وجه تشخیص بررسی می‌شود که مهم‌تر از بقیه است. این وجه از مرز میان ادیان توحیدی و غیر آن عبور کرده است و آن‌ها را به دو دسته، یعنی «ادیان خودکامه»^۶ و «ادیان نوع‌خواه»^۷ تقسیم می‌کند. این دو بخش همه‌ی اشکال دین را شامل می‌شود (همان).

۴.۲.۱. **ادیان خودکامه:** دین خودکامه آن است که یک قدرت نامرئی برتر را بازمی‌شناساند که بر سرنوشت انسان تسلط دارد و اطاعت و احترامش لازم و واجب است. در این نوع، انسان به‌وسیله‌ی قدرتی خارجی و برتر اداره می‌شود. دلیل پرستش فرمان‌برداری و احترام خصایص و کیفیات اخلاقی، خدا یا عشق او یا عدالتش نیست؛ بلکه این واقعیت است که این قدرت برتر بر انسان مسلط است و حق دارد او را به پرستش خود وادارد. بی‌احترامی و فرمان‌نبردن نیز گناه محسوب می‌شود (همان).
ادیان خودکامه دارای اصول زیر است:

۱. تسلیم در برابر قدرت برتر؛ به گفته‌ی فروم، عنصر اساسی در ادیان خودکامه، تسلیم در برابر قدرتی فراتر از قدرت انسان است. در این نوع از دین، فرمان‌برداری برترین تقوا و نافرمانی بزرگ‌ترین معصیت به شمار می‌رود. همان قدر که خدا قادر مطلق و همه‌دان است، انسان ناتوان و پست انگاشته می‌شود و تنها موقعی می‌تواند احساس نیرومندی کند که با

تسلیم کامل در برابر این قدرت، فیض یا لطف او را شامل حال خود سازد. تسلیم در برابر یک مرجع نیرومند و تمکین از او یکی از راه‌هایی است که انسان از احساس تنهایی و محدودیت خویش فرار کند. او ضمن تسلیم، استقلال و تمامیت خود را در مقام یک فرد، از دست می‌دهد، اما احساس حمایت‌شدن به وسیله‌ی نیروی پرهیبت و شوکت در او به وجود می‌آید و خود جزئی از آن می‌شود (همان، ص: ۵۲).

۲. خدا مظهر قدرت؛ در این ادیان، خدا مظهر قدرت و جبر و برتر و چیره است؛ زیرا دارای قدرت برتر است و انسان در مقایسه با او، به طرز رقت‌باری ناتوان است. زبان زور زیربنای الاهیات است؛ چون خداوند قادر و بر انسان چیره است، باید او را پرستید. این نگرش بنیادی به نهادها، نمودها، سخنگویان دینی و سیاسی منتقل و قدرت ستودنی می‌شود. در این‌جا، پیشوا، پدر، محبوب ملت یا دولت یا نژاد یا چیزی خاص که قدرتی به او نسبت داده شده، خداوند و پرستیدنی می‌شود. زندگی فرد بی‌اهمیت تلقی می‌گردد و ارزش انسان در انکار ارزش و توانایی خود او خلاصه می‌شود (همان).

۳. تسلط بر زندگی مردم از راه بیان «زندگی بعد از مرگ»؛ آرمان‌های عمده‌ی دین اقتدارگرا چنان انتزاعی و دور از انتظار است که به سختی با زندگی حقیقی مردم پیوند دارد. در راه آرمان‌هایی نظیر «زندگی پس از مرگ» یا «آینده‌ی نوع بشر»، زندگی و سعادت افراد معاصر قربانی می‌شود. برگزیدگان دینی و دنیوی به نام ارزش‌های والای انسانی و سعادت و رستگاری، که اغلب مفاهیمی انتزاعی و دست‌نیافتنی است، بر زندگی هم‌وطنان خود مسلط می‌شوند (۹، ص: ۲۱۵).

۴. احساس گناه و اندوه؛ انسان گناه‌کار و اندوهگین است و برای پاک‌شدن، باید ایمان آورد و به دستورهای دینی گردن نهد؛ آدم، به خودی خود، ارزشی ندارد؛ ارزش او به میزان ابزارمندی‌اش است. معلم برای شاگردان نیست، بلکه شاگردان مدرسه، همه، به خاطر او به وجود آمده‌اند؛ مردم گوسفندند و پیشوا چوپانشان (۱۷، ص: ۵۴).

۵. گستردگی قانون و شریعت؛ انسان با قانون و احکام زیاد و گسترده‌ای روبه‌روست. برای انجام‌دادن هرکاری، از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین آن، باید حکمی به صورت امر یا نهی داشته باشد و همواره در چارچوب شریعت حرکت کند (همان، ص: ۵۵).

۴.۲.۲. ادیان انسان‌گرا: ادیان انسان‌گرا یا نوع‌خواه، برخلاف ادیان خودکامه، بر محور انسان و توانایی‌های او بنا شده است. انسان باید نیروی منطقی خود را برای شناسایی خویشتن و رابطه‌اش با هم‌نوعان و همچنین موقعیت خود را در جهان توسعه دهد. تجربه‌ی دینی در این نوع ادیان، تجربه‌ی یگانگی با همه، بر اساس پیوستگی فرد با جهان است که از راه تفکر و عشق حاصل می‌شود. هدف انسان در ادیان نوع‌خواه، رسیدن به حداکثر قدرت است. تقوا و فضیلت به معنی تحقق نفس است، نه فرمان‌برداری. ایمان عبارت است از: قطعیت یافتن باورهای شخصی بر اساس تجربه‌ی فکری و عاطفی فرد، نه پذیرش القائاتی به اعتبار شخص القاکننده. در ادیان توحیدی نوع‌خواه، خدا نماد آن نیروهای انسانی است که بشر می‌کوشد در زندگی خود، آن‌ها را تحقق بخشد، نه نماد نیروهای برتر او. به جای احساس غم و گناه که در دین اقتدارگرا دیده می‌شود، حالت چیره بر این نوع از دین، شادمانی و نشاط است. در انواع الاهی دین انسان‌گرا، خدا به جای آن‌که نماد زور و سلطه بر آدمی باشد، نماد قدرت‌هایی است که ممکن است در زندگی انسان تحقق یابد (۹، ص: ۲۱۵). در ادیان انسان‌گرا، انسان ارزشمند و خوب تلقی می‌شود و بدی و زشتی عارض وجود انسان است. رابطه‌ی بین خدا و انسان، رابطه‌ی عاشق و معشوق است و انسان محبوب خداست، چه فرمان‌بردار باشد چه نافرمان.

در نظر فروم، خودکامگی و انسان‌دوستی، در عین این‌که وجه تشخیص بین ادیان مختلف است، امکان دارد هر دو در یک دین هم جمع باشند. بنابراین همه‌ی ادیان خودکامه و انسان‌گرا هستند، ولی درجه‌ی هر کدام متفاوت است؛ مثلاً بودائیت، بوداییسم، تائوئیسم، مسیحیت، تعلیمات اشعیاء و بعضی روندهای مذهبی در ادیان یهودی و مسیحی، به‌ویژه عرفان و صوفی‌گری، نمونه‌هایی از دین انسان‌گرا است. دین یهودی و مذهب پروتستان از نمونه‌های ادیان خودکامه‌اند (۷، ص: ۶۴؛ ۹، ص: ۲۱۶).

۳.۴. مبانی روان‌شناختی و انسان‌شناختی اندیشه‌ی فروم

۱.۳.۴. وضعیت کنونی انسان (از خودبیگانگی): به اعتقاد فروم، همان‌گونه که انسان نخستین در برابر نیروهای طبیعت، شکست‌خورده و بی‌پناه بود، انسان معاصر نیز در برابر نیروهای اجتماعی و اقتصادی که خود آن‌ها را به وجود آورده در مانده است. او در تفسیر خود از بیگانگی انسان می‌گوید: اعمال او به جای آن که در مهارش باشد، بر او مسلط است و انسان خود را مرکز اعمال فردی خویش نمی‌یابد. نیز، به جای این که اعمال طبق خواست او انجام گیرد، او از آن‌ها اطاعت می‌کند. انسان خود را نظیر همه‌ی مردمی می‌یابد که همچون اشیا درک می‌شوند، با احساس‌ها و خواسته‌های مشترک. در عین حال، در همان زمان، هیچ‌گونه وابستگی به جهان خارج و ارتباطی با آن ندارد (۱۷، صص: ۳۹ - ۴۰).

۲.۳.۴. آزادی در برابر امنیت؛ تعارض بنیادی آدمی: در بعضی نظریات روان‌شناسی، به تعارض‌هایی اشاره می‌شود که عامل مهم تحول یا رکود انسان است. نظریه‌ی اریکسن و فروید و پیازه نمونه‌هایی از آن‌ها را معرفی می‌کند. فروم نیز تعارض بین آزادی و امنیت را بنیادین می‌داند. به نظر او، در تاریخ تمدن غرب، مردم با به‌دست آوردن آزادی بیشتر، احساس تنهایی و بی‌معنایی و بیگانگی بیشتری کرده‌اند. برعکس، هرچه مردم آزادی کمتری داشته‌اند، احساس‌های تعلق و امنیت در آن‌ها بیشتر بوده است. از لحاظ تاریخی، زمانی که افراد آزادی اقتصادی و سیاسی بیشتری داشته باشند، بیشتر منزوی می‌شوند؛ مثلاً در طول قرون وسطا، مردم آزادی شخصی نسبتاً کمی داشتند. آن‌ها به نقش‌های تجویز شده در جامعه متکی بودند؛ نقش‌هایی که امنیت و اطمینان را تأمین می‌کرد. بعدها، زمانی که آزادی بیشتری برای تحرک اجتماعی و جغرافیایی به دست آوردند، دریافتند که امنیت و موقعیت تثبیت‌شده‌ی خود را در دنیا از دست داده‌اند؛ دیگر به یک منطقه‌ی جغرافیایی، یک نظم اجتماعی، یا یک شغل وابسته نیستند و از ریشه‌هایشان کنده و از یک‌دیگر جدا شده‌اند (۱۱، صص: ۲۳۰).

فروم معتقد است که مردمان اولیه کوشیدند تا با وابسته کردن خود به قبیله‌ها یا طایفه‌هایشان، با احساس‌های بیگانگی این‌چنینی یا جدایی از طبیعت کنار بیایند. آن‌ها با سهیم شدن در اسطوره‌ها و مذاهب و آیین‌های قبیله‌ای، تعلق داشتن به یک گروه را همچون نوعی امنیت، کسب کردند. عضویت در یک گروه، پذیرش و وابستگی و مجموعه‌ای از سنت‌ها و مقررات را برای آن‌ها تأمین کرد. مذاهبی که انسان نخستین به وجود آورد نیز به برقراری پیوند آن‌ها با طبیعت کمک کرد. آن‌ها نموده‌هایی طبیعی، مثل خورشید، ماه، آتش، گیاهان و حیوانات را می‌پرستیدند (۵، صص: ۱۹۵).

این امنیت اندک دوام نیاورد. هر دوره‌ی تاریخی با روند فزاینده‌ی دوری از جمع و نزدیکی به تنهایی مشخص می‌شود، به طوری که مردم برای به‌دست‌آوردن استقلال و آزادی و فرصت نشان‌دادن همه‌ی توانایی‌هایی که منحصر به انسان است تلاش کرده‌اند (۵، ص: ۱۹۵).

فروم آزادی روزافزون مردمان جامعه‌ی غرب را «آزادی از...» و نه «آزادی به...» می‌داند. مردم غرب از بردگی و بندگی آزاد شده‌اند، اما به سبب نبود امنیت و نیز بیگانگی فزاینده، آزاد نیستند تا استعدادهای خود را کاملاً توسعه دهند و از آن لذت ببرند. به نظر او، برای گریز از آزادی، دو راه وجود دارد: راه‌حل اول رسیدن به آزادی مثبت از طریق کوشش برای پیوستن به مردم و اتحاد دوباره با آن‌هاست، بدون آن‌که شخص آزادی و تمامیت خود را از دست بدهد. آزادی مثبت بیانگر از بین بردن موفقیت‌آمیز تنگنای انسان در بخشی از دنیای طبیعی و در عین حال، جدا بودن از آن است. افراد از طریق آزادی مثبت و فعالیت خودانگیخته، بر وحشت تنهایی غلبه می‌کنند، به وحدت خود با دنیا دست می‌یابند و فردیت خویش را حفظ می‌کنند. فروم معتقد است که عشق و کار دو عنصر آزادی مثبت است. بنابراین انسان‌ها، از طریق عشق و کار، بدون فداکردن یک‌پارچگی‌شان، با یک‌دیگر و با دنیا متحد می‌شوند. همچنین بر یگانگی خود، در جایگاه افرادی مستقل تأکید می‌کنند (۱۱، ص: ۲۳۲). راه‌حل دوم بازیابی امنیت با انکارکردن و نادیده‌گرفتن آزادی و صرف‌نظرکردن از فردیت و تمامیت شخصی است. آشکار است که این راه‌حل به رشد و توسعه‌ی توانایی‌های شخصی منجر نمی‌شود، اما اضطراب و تنهایی و احساس بی‌اهمیتی را از بین می‌برد. به عقیده‌ی فروم، همین راه است که نشان می‌دهد چرا افراد بی‌شماری به پذیرش یک دین یا نظام اقتدارطلب در سال ۱۹۳۰ تمایل پیدا کردند (۱۲، ص: ۱۰۶).

او در کنار راه‌حل‌های یادشده، برای گریختن از جنبه‌های منفی آزادی و بازیابی امنیت ازدست‌رفته، سه مکانیزم روانی دیگر را بیان می‌کند که یکی از آن‌ها هم‌نواپی اراده^۱ است. از طریق این مکانیزم، افراد جامعه با تلاشی که انجام می‌دهند، دقیقاً مثل دیگران می‌شوند و با پیروی کردن از مقررات اجتماعی حاکم بر رفتارشان، تنهایی و انزوای خود را کمتر می‌کنند. به تعبیر دیگر، «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو». شخص به طور موقت، به امنیت دست پیدا می‌کند، چراکه به آن‌ها تبدیل می‌شود و یک خود کاذب جای خود اصلی را می‌گیرد. نیز، با تردیدها و ناامنی‌های تازه‌ای احاطه می‌شود (همان، ص: ۱۰۷).

۴.۴. دلایل گرایش انسان به دین

به عقیده‌ی اریک فروم، وجود دو نیاز عمده در انسان، باعث به وجود آمدن گرایش او به دین شده است: ۱- نیاز به نگرش مشترک و همگانی؛ ۲- مسؤولیت‌گریزی.

۴.۴.۱. نیاز به نگرش مشترک و همگانی: انسان دو نیاز مهم دارد که جز از طریق دین برآورده نمی‌شود. این دو عبارت است از: ۱- نیاز به بینش و جهان‌بینی؛ ۲- نیازهای درونی. به تعبیر دیگر، هم نیازهای عقلی انسان سبب می‌شود که او به دین بگردد و هم نیازهای درونی و روحی و عاطفی‌اش.

انسان موجودی اجتماعی است: هم نیازهای خود را در اجتماع تأمین می‌کند و هم کمالات شایسته‌اش را از همین راه به دست می‌آورد. از این رو، زندگی اجتماعی برای انسان اهمیت ویژه‌ای دارد. یکی از مهم‌ترین عوامل زندگی اجتماعی و جلوگیری از نابودی آن، داشتن نگرش مشترک است؛ یعنی داشتن بینشی مشترک که سبب پیدایش وحدت رویه و رفتارهای کم‌وبیش سازگار شود. شکی نیست که نگرش‌های متفاوت و به‌ویژه متعارض به رفتارهای ناسازگار می‌انجامد و رفتارهای ناسازگار سبب درگیری‌های اجتماعی می‌شود. نتیجه‌ی این درگیری‌ها از دست دادن توانایی‌هایی است که ممکن بود زمینه‌ساز دستیابی به آرامش اجتماعی و شایستگی‌های فردی باشد. این‌گونه درگیری‌ها به‌طور مستقیم، به سلب آرامش و کمالات انسانی می‌انجامد. بنابراین در زندگی اجتماعی، انسان نیازمند نگرش مشترک است. از نظر اریک فروم، یکی از راه‌های مهم دستیابی به این نگرش، دین است (۱۲، صص: ۳۰ - ۳۵). دین می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش آن باشد. دین نوعی بینش و شناخت انسان و جهان است؛ آن هم مطمئن‌ترین و یقینی‌ترین بینش که اگر به درستی فهمیده شود، از هرگونه خطایی به دور است. افراد با تفاوت‌هایی که دارند، می‌توانند با اطمینان و یقین، چنین بینشی را بفهمند و بپذیرند و از طریق آن، با یافتن نگرش مشترک، درگیری‌های اجتماعی را که برای آسایش انسان و کمالات ویژه‌ی او بسیار زیان‌آور است، به کم‌ترین میزان برسانند یا حتی آن را از میان بردارند. در واقع، نیاز به آرامش کسب کمالات ویژه به نگرش مشترک بستگی دارد و آن یا تنها به وسیله‌ی دین به دست می‌آید یا دین برای این منظور، بهترین گزینه است. فروم، بر خلاف نظر جامعه‌شناسان، نیاز به دین را موقتی و به دوره‌ای از زندگی انسان مربوط نمی‌داند؛ زیرا نیاز به نگرش مشترک، یک نیاز همیشگی برای بشر در اجتماع است و دین بهترین تأمین‌کننده‌ی آن (همان).

۴.۴.۲. مسؤولیت‌گریزی: مسؤول و پاسخ‌گوی فکر و اخلاق و رفتار خویش بودن دشوارترین کاری است که ممکن است بر عهده‌ی انسان نهاده شود و چون او غالباً از انجام دادن تعهداتش ناتوان است یا به دشواری، آن را انجام می‌دهد، راه‌گریز از چنین امر سنگینی، یافتن کانون سرسپردگی است. به عقیده‌ی اریک فروم، انسان از آزادی مطلق روی‌گردان است؛ بلکه از آن می‌ترسد. میزان پاسخ‌گویی انسان با میزان آزادی او ارتباط مستقیم دارد: هرچه از آزادی بیشتری برخوردار باشد، تعهد و مسؤولیتش نیز بیشتر خواهد بود. آزادی مطلق مسؤولیت مطلق را به دنبال دارد و این امری است که از عهده‌ی انسان خارج و بسیار سخت خواهد بود. کاستن از آزادی به معنی کاستن از مسؤولیت است. بنابراین اگر انسان پیرو فرمان دیگری باشد، از مسؤولیت‌هایش کاسته می‌شود. پس‌گریز از آزادی به منظور گریز از مسؤولیت، سبب می‌شود تا در پی یافتن کانون برای سرسپردگی باشد. از آن‌جا که دین بهترین و مطمئن‌ترین کانون سرسپردگی را فراهم می‌سازد، انسان به دین گرایش دارد. به گفته‌ی فروم، عامل گرایش انسان به قدرتها و تسلیم‌شدن به فرمان حاکمان خودرأی، همین است که افراد از آزادی‌گریزان‌اند. بر اساس این دیدگاه، دین امری جاودان است؛ چون فرار از مسؤولیت همیشه است (۸، ص: ۴۰).

از آن‌جا که انسان همواره به سراغ کانون سرسپردگی و تعلق می‌رود، بازار استبداد حاکمان بسیار رونق دارد. این امر، گرچه از انسان سلب آزادی می‌کند، از این نظر که بار مسؤولیت اعمال آن‌ها را برعهده می‌گیرد، موجب سرسپردگی خواهد بود. پس انسان برای توجیه این مسأله، متوجه دین می‌شود. بخش فقه و اخلاق دین به همین منظور برساخته شده است. از طرف دیگر، ادیان خودکامه، چون احکام بیشتری دارد، این دو نیاز را بهتر تأمین می‌کند، ولی ادیان انسان‌گرا، گرچه به حق است، در برابر ادیان مستبد، رونقی ندارد.

۴.۵. اشکالات فروم بر گرایش دینی

اریک فروم اشکالاتی را که فروید بر دین و گرایش به آن مطرح کرده است می‌پذیرد و در واقع، دیدگاه مشترکی ارائه می‌کند: ۱- دین لوازم و پیامدهای نامطلوبی دارد؛ مانند پیدایش حکومت‌های ستمگر که به نام دین، به هرگونه ستمی بر مردم دست می‌زنند؛ ۲- طبقه‌ای به نام عالمان دینی پدیدار می‌شود که از یک سو، با برتری فرهنگی، بر مردم چیره می‌شوند و بر آن‌ها حکومت می‌کنند و از سوی دیگر، چون به کارهای تولیدی و مانند آن نمی‌پردازند که درآمدی اقتصادی داشته باشد، مردم باید زندگی آن‌ها را تأمین کنند. از این رو، کارهای خود را بر مردم تحمیل می‌کنند؛ ۳- دین از مهم‌ترین عوامل بروز جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های گسترده‌ای است که تاریخ بشر به خود دیده است؛ ۴- هر دینی یک منبع

پرسش‌ناپذیر و موثق دارد که رهنمودهای آن را باید بی‌چون‌وچرا پذیرفت. این ویژگی سبب می‌شود که انسان به پذیرش سخنان بی‌دلیل عادت کند.

۵. بررسی و نقد دیدگاه فروم

۵.۱. نقد نیازمندی به نگرش مشترک، به مثابه‌ی عامل گرایش به دین

به نظر می‌رسد فروم در این دیدگاه خود، مرتکب مغالطه‌ی «جَعَلَ مَا لَيْسَ بِعِلَّةٍ عِلْتًا» شده است. وقتی از علت گرایش انسان به دین سخن می‌رود، علت فاعلی برانگیزاننده مدنظر است، اما آنچه فروم آن را علت این گرایش ذکر می‌کند، یعنی ایجاد نگرش مشترک، در واقع، پیامد اجتماعی گرایش به دین در جوامع دین‌دار است. مطالعه‌ی این جوامع نشان می‌دهد که افراد آن دارای نگرش‌ها و حتی آداب و احکام و قوانین مشترک‌اند که این اشتراکات نتیجه‌ی دین‌داری است؛ یعنی دین علت پیدایش نگرش مشترک میان مردم جامعه است. اشتباه فروم این است که آنچه دین باعث پیدایش آن شده علت گرایش افراد آن جامعه ذکر کرده است.

از سوی دیگر، برخلاف ادعای فروم، می‌توان گفت معمولاً ادیان، در ابتدای ورود به جوامع، مشترکات اجتماعی سابق را درهم می‌ریزند، بر ضد سنت‌های نادرست پیشین آن جامعه قیام می‌کنند و باعث اضطراب و تلاطم می‌شوند، هرچند بعد از استقرار، نگرش و سنت‌های مشترکی را به ارمغان می‌آورند. بنابراین اگر علت اصلی گرایش به دین، یافتن نگرش مشترک باشد، تحصیل حاصل خواهد بود.

چرا جامعه‌ای که نگرش مشترک دارد سراغ دین می‌رود و نگاهش را تغییر می‌دهد؟ بنابراین پدیده‌ی تغییر دین در جوامع، نامعقول خواهد بود. پیامبران اولین گروه متدینی بودند که همیشه علیه وضع موجود در جامعه قیام کردند و باورها و آداب و رسوم نادرست جامعه را تغییر دادند. مردم نیز از این تغییرات استقبال کرده‌اند.

البته از آن‌جا که یکی از نتیجه‌های دین‌داری در جوامع، رسیدن به نگرش مشترک است، ممکن است حاکمان و دولت‌ها تلاش کنند تا از این ظرفیت دین استفاده کنند و برای تقویت انسجام ملی، به ایجاد یا تبلیغ دین خاصی دست بزنند و سایر ادیان را از جامعه‌شان حذف کنند. در این صورت، می‌توان گفت نیاز به نگرش مشترک، علت ایجاد یا گرایش به دین است.

۵.۲. نقد آزادی‌گریزی، به مثابه‌ی عامل گرایش به دین

این نظر فروم که انسان از آزادی مطلق وحشت دارد و از آن گریزان است، درباره‌ی همه پذیرفتنی نیست. با نگاهی به تاریخ، این امر روشن‌تر می‌شود: در طول تاریخ، برای

دستیابی به آزادی یا برای افزایش آزادی موجود، نهضت‌های خونین بسیاری پدید آمده است. هیچ‌گاه آزادی از انسان به طور کامل نفی نشده است. بنابراین درگیری‌های مهم تاریخ برای رسیدن به کم‌ترین حد آن بوده است. انسان همیشه آزادی‌هایی داشته و تلاش او برای دستیابی به آزادی‌های دیگری است که از آن بی‌بهره بوده است. پس بشر آزادی‌گریز نیست، بلکه آزادی‌طلب است. انسان گاه برای رهایی از دلهره‌ی انتخاب و پذیرش مسؤلیت آن سعی می‌کند خود را پشت بعضی قوانین که خود وضعشان نکرده پنهان کند، ولی این رفتاری محدود در زندگی است و نمی‌توان آن را به همه‌ی رفتارها، از جمله گرایش به دین تعمیم داد؛ به‌ویژه این که بعضی ادیان، همچون مسیحیت، فاقد احکام عملی و فقهی‌اند و بیشتر، بخش اعتقادی یا عاطفی دارند. بنابراین عامل مسؤلیت‌گریزی درباره‌ی آن‌ها موضوعیت پیدا نمی‌کند؛ چون افراد معتقد به آن‌ها با وجود دین‌داری، مجبورند خود مسؤلیت انتخاب‌هایشان را بر عهده بگیرند و دین تصمیمی را بر آن‌ها تحمیل نمی‌کند.

۵.۳. نقد مسؤلیت‌گریزی، به مثابه‌ی عامل گرایش به دین

مسؤلیت‌گریزی عامل گرایش به دین نیست، بلکه عامل دین‌گریزی است. کسی که به دینی می‌گردد به سبب گریز از پذیرش مسؤلیت رفتارهای خویش نیست؛ زیرا دین مسؤلیت بزرگ‌تری بر عهده‌ی او می‌گذارد که همان دین‌داری است. دین، به‌ویژه ادیان پُرشریعت که درباره‌ی اندیشه و اخلاق و رفتار انسان رهنمودهایی دارد، انسان را در موقعیتی قرار می‌دهد که باید به همه‌ی جنبه‌های زندگی خود پاسخ دهد و این بزرگ‌ترین مسؤلیت است. پس چگونه ممکن است پذیرش چنین امر سنگینی نتیجه‌ی میل انسان به مسؤلیت‌گریزی باشد؟ آیات متعددی از قرآن کریم را می‌توان بیان نمود که این دیدگاه فروم را رد می‌کند: از یک سو، آیه‌ی شریفه‌ی «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامت/۵) علت گریز کافران از پذیرش دین را میل به آزادی، خودمختاری، هواپرستی و فرار از مسؤلیت دین‌داری ذکر می‌کند و از سوی دیگر، آیات «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (فاطر/۱۸) و «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» و «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله/۷و۸) مسؤلیت‌آوری دین را بیان می‌کند.

برخی در مخالفت با این دیدگاه فروم، چنین استدلال می‌کنند که اگر علت گرایش به دین، تأمین نیاز مسؤلیت‌گریزی انسان باشد، ادیان یکه‌تاز به سبب احکام و شریعت بسیار، این نیاز را بهتر تأمین می‌کنند. بنابراین باید به این‌گونه ادیان، بیشتر توجه و رو شود، حال آن که چنین نیست. یهودیت، در عین حال که از ادیان یکه‌تاز و پرشریعت به شمار می‌رود، افراد کمی به آن گرایش دارند و در مقابل، مذهب کاتولیک مسیحی، با آن که از ادیان

انسان‌گرا و کم‌شریعت است و باید نیاز یادشده را کمتر تأمین کند، بیشتر در کانون توجه قرار دارد و مردم به آن گرایش بیشتری دارند. مقایسه‌ی میان توجه مردم به دو مذهب مسیحی، که یکی از آن دو از ادیان پرشریعت و یکه‌تاز و دیگری از ادیان کم‌شریعت و انسان‌گرا به شمار می‌رود (یعنی مذهب کاتولیک و پروتستان) خطای این نظریه را روشن‌تر می‌کند (۳، ص: ۲۲). البته باید توجه داشت که گرایش بیشتر به ادیانی که کمتر خودکامه‌اند یا به ادیانی که انسان‌گرا هستند ممکن است علل دیگری مانند تبلیغ کم یا بسیار مبلغان آن دین داشته باشد.

البته دیدگاه فروم درباره‌ی ادیان تحریف‌شده و جعلی ممکن است سخن حقی باشد، چراکه در طول تاریخ، حاکمان ستمگر به کمک عالمان فاسد درباری، برای مسؤولیت‌گریزی از اعمال زشت خویش، به تحریف دین و برداشت‌های نادرست از آن دست زده‌اند؛ مانند جبرانگاری و دنیاگریزی و آخرت‌گرایی. آنان با این بهانه‌ها سعی کرده‌اند حاکمیت خود و فرمان‌بری مردم را سرنوشت محتوم الهی معرفی کنند و اعتراض و قیام آنان را در برابر ظلم و فساد حکومت، اعتراض علیه خواست خدا جلوه دهند. نیز، مردم و عالمان دینی را به پرداختن به آخرت و واگذاشتن دنیا تشویق کرده و بدین ترتیب، حکومت را در دست گرفته‌اند.

۵. ۴. نقد اشکالات فروم بر گرایش دینی

فروم اشکالاتی را بر گرایش به دین ذکر می‌کند که در خور بررسی است. اولاً به طور کلی باید گفت این لوازم و پیامدهای ناگواری که وی برای گرایش دینی برشمرده است عمومیت ندارد و نمی‌توان گفت در همه‌ی ادیان و جوامع دینی وجود دارد. به طور خاص نیز نمی‌توان این لوازم را برای دین، بما هو دین، ضروری دانست. پیدایش حکومت‌های ستمگر و طبقه‌ای به نام عالمان دینی که از نام دین سوء استفاده می‌کنند نتیجه‌ی دین و دین‌داری نیست، بلکه یا نتیجه‌ی ناآگاهی مردم و عمل نکردن به محتوای اصلی دین حق است یا ناشی از نادرستی تعالیم دینی و دین‌ناحق. پیدایش جنگ در میان جوامع به دین ارتباطی ندارد و چه‌بسا با انگیزه‌های غیر دینی صورت گرفته است. پرسش‌ناپذیری منبع دینی در همه‌ی ادیان وجود ندارد. بعضی ادیان، مانند اسلام، برای اندیشه و سؤال، ارزش والایی قائل‌اند.

۵. ۵. نقد ویژگی‌های ادیان خودکامه

فروم چند ویژگی برای ادیان خودکامه نام می‌برد، مانند تسلیم‌شدن در برابر قدرتی برتر، مظهر قدرت و جبر بودن خدا و تسلط بر زندگی مردم از راه بیان زندگی بعد از مرگ. به نظر می‌رسد وجود این ویژگی‌ها در یک دین، لزوماً به معنای خودکامگی آن نیست،

چراکه دست‌کم درباره‌ی اسلام، این اطمینان وجود دارد که به رغم داشتن این خصوصیت‌ها، انسان گراست. در اسلام، خداوند قدرتی برتر از انسان و اصلاً مظهر قدرت است، انسان بنده‌ی اوست و ادب بندگی تسلیم در برابر خدا را در پی دارد، اما این به معنای بی‌ارزش و پست بودن انسان نیست: بر خلاف ادعای فروم، انسان در ضمن تسلیم به خدا، استقلال و تمامیت خود را در مقام یک فرد، از دست نمی‌دهد؛ انسان در دین اسلام، موجودی است که خداوند با خلق او، به خود آفرین گفت (فتبارک الله أحسن الخالقین) (مؤمنون/۱۵) و او را خلیفه‌ی خود در دنیا قرار داد: (و إذ قال ربك للملائكة إني جاعل فی الارض خلیفةً) (بقره/۳۰). انسان موجودی تواناست که بار امانت الاهی را به دوش کشید: «إنا عرضنا الامانة علی السماوات و الارض و الجبال فأبین أن یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان» (احزاب/۷۲) و ملائکه بر او سجده کردند: (و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا) (بقره/۳۴). خداوند اولین معلم او شد و نام‌های نیک خود را به او یاد داد: (وَ عَلَّمَ آدَمَ الاسماءَ کُلَّهَا) (بقره/۳۱). انسان با بندگی کردن خدا، خوار نمی‌شود، بلکه عزت و عظمت می‌یابد: (مَنْ كَانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً) (فاطر/۱۰).

در اسلام، به آخرت و زندگی اخروی، همچون مقصد نهایی انسان توجه می‌شود، ولی این به معنای غفلت از زندگی دنیوی و قربانی کردن آن به بهای آخرت نیست. پیامبر اسلام (ص)، خود، کسانی که روش رهبانیت و بی‌توجهی به دنیا را برگزیده بودند توبیخ کردند و فرمودند در اسلام، رهبانیت وجود ندارد. امامان شیعه (ع) پیروان خود را به انتخاب راهی میانه در توجه به دنیا و آخرت توصیه کرده‌اند و فرموده‌اند چنان برای زندگی تلاش کنند که گویی تا ابد در آن خواهند بود و چندان به آن دل نبندند، گویی لحظه‌ای دیگر خواهند مرد.

۶. نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، این نتیجه به دست می‌آید که اریک فروم دو عامل نیاز به نگرش مشترک و مسؤولیت‌گریزی را علل گرایش انسان به دین عنوان می‌کند که هر دو دارای اشکال است. حق این است که رسیدن به نگرش مشترک و سازگاری اجتماعی، علت غایی، به معنای عامل برانگیزاننده‌ی افراد در گرایش به دین نیست، بلکه هدف یا نتیجه‌ای است که معمولاً پس از گرایش یک عده یا یک جامعه به دینی خاص، برای آن‌ها پدید می‌آید. انسان دین را به عللی دیگر، مانند یافتن جواب‌های حق و قانع‌کننده به پرسش‌های اساسی خود درباره‌ی جهان و انسان و سرنوشت او در یک دین، پیدا کردن جهان‌بینی جدید از هستی، معنابخشی به زندگی، رفع نیازهای معنوی و... می‌پذیرد. نتیجه‌ی پذیرش و رواج

یک دین خاص در جامعه، ایجاد نگرش مشترک و سازگاری اجتماعی است. همچنین از آنجا که هر دینی دارای بخش عبادی و رعایت قوانین خاصی است، برای پیروانش مسؤولیت‌زاست. بنابراین انسان برای مسؤولیت‌گریزی به دین پناه نمی‌برند. پس به نظر می‌رسد دیدگاه‌های روان‌شناختی فروم درباره‌ی همه‌ی افراد و ادیان درست نیست و شاید درباره‌ی بعضی‌شان، به‌ویژه ادیان جعلی و انحرافی درست باشد. چنانچه در طول تاریخ، برخی مانند ماکیاولی، استفاده‌ی ابزاری از ظرفیت‌های دینی را برای ایجاد انسجام ملی و قانون‌مداری، به حاکمان سیاسی توصیه کرده‌اند یا برخی حاکمان برای توجیه رفتارهای ظالمانه‌ی خود و بهره‌کشی از مردم، دیدگاه جبرگرایی یا اراده‌گرایی را ترویج کرده‌اند و حکومت خود را از جانب خدا و قضا و مشیت او دانسته‌اند.

یادداشت‌ها

1. Tremendum
2. Facinans
3. The Wholly Other
4. Collective Unconscious
5. Archetype
6. Authoritarian
7. Humanistic
8. Automaton conformity

منابع

۱. آذربایجانی، مسعود، (۱۳۸۷)، *روان‌شناسی دین، از دیدگاه ویلیام جیمز*، قم: مؤسسه‌ی چاپ زیتون.
۲. آرون، ریمون، (۱۳۷۶)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳. ارجمند، الهام، (۱۳۸۶)، «نگرشی بر آرای اریک فروم»، *روزنامه‌ی آفرینش*، قسمت ۵.
۴. توسلی، غلام‌عباس، (۱۳۷۱)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: نشر سمت.

۵. شولتز، دوان و آلن، سیدنی، (۱۳۸۵)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران: نشر ویرایش.
۶. شیروانی، علی، (۱۳۸۱)، *مبانی نظریه‌ی تجربه‌ی دینی*، قم: نشر بوستان کتاب.
۷. فروم، اریک، (۱۳۸۸)، *روان‌کاوی و دین*، ترجمه‌ی آرسن نظریان، تهران: نشر مروارید.
۸. _____، (۱۳۸۸)، *گریز از آزادی*، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر مروارید.
۹. _____، (۱۳۸۷)، *فروم، در کلام خودش*، ترجمه‌ی فیروز جاوید، تهران: نشر اختران.
۱۰. فنایی، ابوالقاسم، (۱۳۷۵)، *درآمدی بر فلسفه‌ی دین و کلام جدید*، قم: نشر اشراق.
۱۱. فیست، جِس و کریگوری جی فیست، (۱۳۸۴)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران: نشر روان.
۱۲. کریمی، یوسف، (۱۳۸۲)، *روان‌شناسی شخصیت*، تهران: نشر ویرایش.
۱۳. مارکس، کارل، (۱۳۸۱)، *درباره‌ی مسأله‌ی بهبود گامی در نقد فلسفه‌ی حق هگل*، ترجمه‌ی مرتضی محیط، تهران: نشر دختران.
۱۴. مک‌کواری، جان، (۱۳۸۷)، *تفکر دینی در قرن بیستم*، ترجمه‌ی بهزاد سالکی، تهران: نشر امیرکبیر.

15. Eliade, M., (1987), "Hermeneutics", in *The Encyclopedia of Religion* (16 vols.), New York: Macmillan.

16. Fromm, E., (1941), *Escape from Freedom*, New York: Rinehart.

17. Fromm, E., (1947), *Man for Himself: An Inquiry into the Psychology of Ethics*, New York: Rinehart.

18. Fromm, E., (1950), *Psychoanalysis and Religion*, New Haven, conn.: Yale University Press.

19. Freud, s., (1907), *The Psychopathology of Everyday Life*, Obsessive Actions and Religious Practices, in Standard Edition, Vol. 9, 1959, (original German edition 1907).

-
20. Fromm, E., (1954), *Sigmund Freud's Mission*, New York: Rinehart
21. Jung, C, G., (1938), "Psychology and Religion", In *Collected Works*, Vol. 11 (2nd ed.), 1969, (Originally Published in English, 1938).
22. Otto, Rudolf, (1931), *The Idea of Holy*, translated by John W. Harvey, New York: Oxford University.

Archive of SID